

از بی ایمانی

خطبه ای از انجیل مرقس 9:14-29



14 وقتی آنها نزد سایر شاگردان رسیدند، جمعیت بزرگی را دیدند که دور آنها ایستاده‌اند و علما با ایشان مباحثه می‌کنند. 15 همین‌که جمعیت، عیسی را دیدند با تعجب فراوان دوان‌دوان به استقبال او رفتند و به او سلام کردند. 16 عیسی از شاگردان پرسید: «درباره چه چیز با آنها بحث می‌کنید؟» 17 مردی از میان جمعیت گفت: «ای استاد، من پسرم را نزد تو آوردم. او گرفتار روح پلیدی شده و نمی‌تواند

حرف بزند. 18 در هرجا که روح به او حمله می‌کند، او را به زمین می‌اندازد، دهانش کف می‌کند، دندان به هم می‌ساید و تمام بدنش خشک می‌شود. از شاگردان تو درخواست کردم آن را بیرون کنند اما نتوانستند.» 19 عیسی به آنها گفت: «شما چقدر بی‌ایمان هستید! تا کی باید با شما باشم و تا کی باید متحمل شما گردم؟ او را نزد من بیاورید.» 20 آنها آن پسر را نزد او آوردند. روح به محض اینکه عیسی را دید، پسر را دچار حمله سختی ساخت. پسر بر زمین افتاد و دهانش کف کرده و دست و پا می‌زد. 21 عیسی از پدر او پرسید: «چند وقت است که این حالت برای او پیش آمده؟» پدر جواب داد: «از بچگی. 22 اغلب اوقات این روح او را در آب و آتش می‌انداخت به طوری که نزدیک بود او را تلف سازد. اما اگر برایت مقدر است به ما ترخم نموده، کمک کن.» 23 عیسی فرمود: «اگر بتوانی ایمان بیآوری، برای کسی که ایمان دارد، همه چیز ممکن است.» 24 آن پدر فوراً با صدای بلند گفت: «من ایمان دارم، ولی ایمانم کم است. آن را زیاد گردان.» 25 وقتی عیسی دید که مردم جمع می‌شوند، با پرخاش به روح پلید فرمود: «ای روح کر و لال، به تو فرمان می‌دهم که از او بیرون بیایی و هیچ وقت به او داخل نشوی.» 26 آن روح نعره‌ای زد و پسر را به تشنج انداخت و از او بیرون آمد و رنگ آن پسر مانند رنگ مرده شد، به طوری که عده‌ای می‌گفتند: «او مرده است.» 27 اما عیسی دستش را گرفت و او را بلند کرد و او سرپا ایستاد. 28 عیسی به خانه رفت و شاگردانش در خلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم آن روح را بیرون کنیم؟» 29 عیسی فرمود: «برای بیرون کردن این‌گونه ارواح، وسیله‌ای جز دعا وجود ندارد.»

مردی روزی این حرف‌ها را به همه اعلام می‌دارد حرف‌هایی که خیلی از ماها آن را در درون مان داریم: من همه برنامه‌های کلیسایی را تا به حال انجام داده‌ام. یعنی مراسم عبادت، غسل تعمید، مراسم نان و شراب، پذیرش کلیسایی، دعا و همه چیز. و من حتی برنامه ازدواج و فوت خودم را در کلیسا برگزار خواهم کرد. ولی باز هم من نمی‌توانم به آن ایمان داشته باشم من یک چیز اثبات‌کننده‌ای می‌خواهم.

ما شاید در برابر این انسان‌ها سر خودمان را به نشانه ندانستن آنها تکان بدهیم ولی ما نباید این کار را انجام بدهیم زیرا فاصله ندانستن ما با آنها خیلی دور نیست و آن حالت را هم ما می‌توانیم داشته باشیم. و اگر ما یک روزی هم تمام مدارک هم داشته باشیم باز هم به همان شکل باقی می‌مانیم زیرا در آن لحظه ما فقط به آن یهودیانی فکر می‌کنیم که در آن زمان با وجود همه نشانه‌ها باز هم ایمان نداشتند. حتی شاگردان عیسی هم که خیلی به او نزدیک بودند همیشه به او ایمان نداشتند. با وجود اینکه آنها معجزات عیسی را تجربه کرده بودند. بی‌ایمانی از زمان آدم و حوا وجود داشته است. در آنجا خدا به آنها گفت که تو اجازه داری از همه چیز بخوری بجز آن درخت. و وقتی تو این کار را انجام بدهی حتماً تو خواهی مرد. حال انسان‌ها به چه چیزی ایمان دارند؟ آنها به چیزی که خدا می‌گوید ایمان ندارند. چیزی که خدا به آنها می‌گوید برای آنها خیلی خوش آیند نبود. آنها دوست داشتن که به آن مار بیشتر ایمان داشته باشند چراکه آن مار برنامه بهتری را برای آنها فراهم کرده بود. او به آنها قول داده بود که آنها مثل خداوند می‌شوند و همچنین قول‌های بسیار خوشنود کننده تری داده بودند. من باید این را بگویم که این نایمانی زیاد از ما دور نمی‌باشد. و برای همین خطبه امروز ما هم به بی‌ایمانی اشاره می‌کند.

در ابتدا بی‌ایمان‌ها شاگردان عیسی بودند و سپس مردی می‌آید که پسری داشت که به یک بیماری دچار بود که تشنج و بی‌هوش می‌شد و از دهانش کف بیرون می‌آمد. ما با توجه به دانش امروزی می‌توانیم این را بگوییم که این امر خیلی معمولی است چراکه این یک بیماری صرع است. و عیسی هم در برخی از زمانها مریض‌های معمولی را شفا داده است. در موردی دیگر عیسی این بیماری را بدین‌گونه تشخیص می‌دهد که او می‌بایستی روح پلید شیطان را از او خارج کند. و ما بجز این عمل عیسی باید این را بگوییم که مرگ و بیماری‌ها یک ریشه‌ای در ما انسان‌ها دارد که نتیجه دوری ما از خداوند می‌باشد که شیطان آن

را بنا نهاده است. و کسی که یک قدرتی بر ضد این ترک از خدا بودن و بیماری و مرگ نداشته باشد حتما خیلی بی نوا بنظر خواهد رسید. و این مشکل را ادم می توانست در شاگردان عیسی ببیند. زیرا در بین آنها و همه انسان ها فقط ایمان بود که وجود نداشت. و حال بجای کمک به یکدیگر چه کار انجام دادند؟ آنها فقط با هم جنگ کردند. این کار آنها ایا شبیه به اعمال امروزی ما نمی باشد؟ ما همیشه این را می بینیم که درون کلیساهای ما از لحاظ روحی بدتر هم می شوند. خیلی ها از کلیساهای جدا می شوند و آنهایی هم که هستند نمی دانند برای چه در انجا حضور دارند و حرفی از وجود داشتن خودشان در انجا به کسی نمی گویند. و این افراد دقیقا چه کاری انجام می دهند؟ بله آنها همانند شاگردان عیسی شروع به توهین همدیگر می کنند. و با هم دعا می گیرند.

در این میان پدر آن کودک مریض هم به سوی شاگردان عیسی آمده بود زیرا او نمی دانست که چه طوری یک کمکی دریافت کند. حال چه ناامیدی او می توانست داشته باشد. شاگردان عیسی که خیلی از لحاظ دینی با سواد بودند نمی توانستند به او کمکی بکنند. این موضوع را ما می توانیم امروزه نیز در بین افراد ببینیم. خیلی از انسانها امروزه هدفشان از آمدن به کلیسا همین است. آنها دوست دارند که به کلیسا بیایند تا بفهمند که چه کار باید با ادم هایی که فوت شده اند بکنند. و یا آنها می خواهند بدانند که چه کار باید با مشکلات خانوادگی خودشان بکنند. آنها می خواهند بدانند که راهی بهتر از دکترها برای علاج بیماری های روحی و روانی خودشان کسب می کنند. و در حقیقت درمانی برای اعمال شیطانی که درون آنها وجود دارند را می طلبند. و در این جا هیچکس نمی تواند این کار را بکند بجز عیسی. و روزی طبق برنامه، عیسی خواهد آمد و تمام این بی ایمانی های ما از بین خواهد رفت. در خطبه ما امروز عیسی در اینباره سخن می گوید. من می توانم چهره های ادم ها را تجسم بکنم. انجیل می گوید که همه متوجه می شوند زمانی که عیسی در نزد ما بیاید. و همه از ورود عیسی به کلیسا یک ترسی دریافت می کنند. ولی صبر کنید. زیرا این قسمتی از ایمان ما می باشد چراکه عیسی همین الان نیز در نزد ما حضور دارد. او جایی است که به اسم او دو یا چند نفر جمع بشوند. او این را قول داده بود که هر یکشنبه در نزد ما باشد. و اگر ما این واقعیت را بفهمیم ما با تمام مشکلاتمان به سوی او می شتابیم. و به او خواهیم گفت اگر تو می توانی...؟ ولی این یک سوال خوبی نمی باشد. چراکه او با کلام خودش تمام هستی را آفرید و حال اکنون ما می گوئیم اگر تو می توانی... ایا تو اصلا می دانی که با چه کسی صحبت می کنی؟ موضوع بر سر این نیست که ایا عیسی می تواند یا نه. ولی او مطمعا همه کار می تواند انجام دهد. ولی سوال اینجا این است که ایا ما می توانیم به آن ایمان داشته باشیم یا نه. ولی باز همه ما می دانیم که این همان ضعف ما می باشد و ما نمی توانیم ایمانی داشته باشیم. و حتما مدرکی برای اثباتش می خواهیم. حتی ما هر یکشنبه که به کلیسا می رویم نمی توانیم باور کنیم که عیسی در میان ما است. و خیلی کم می توانیم به آن ایمان داشته باشیم که عیسی مستقیما در زندگی ما حضور دارد. ایا راهی وجود دارد تا ما از این بی ایمانی به ایمان دار شدن برسیم؟ حال ما داستان این پدر و پسر داستان ما را دنبال می کنیم. بی ایمانی در این داستان خیلی بزرگ جلوه می دهد و در ابتدا این پدر ایمان درستی نداشت. ولی شاگردان عیسی هم ایمان خوبی نداشتند. حال ما از این داستان چه برداشتی درباره ایمان می توانیم داشته باشیم؟ یا از داستان زندگی ما چه می توان درباره ایمان برداشت کرد؟ شاید امروز تو با میل کم یا به کلیسا گذاشته ای؟ ما می توانستیم امروز را در بیرون لذت ببریم ولی چرا ما اکنون در کلیسا هستیم؟ شاید تو الان یک سوال بزرگتری داشته باشی. یعنی اینکه اخر این داستان چه می تواند بشود؟ ما در کلیسا می نشینیم و شعر می خوانیم و جمله های خوب می شنویم و در اخر مراسم نان و شراب انجام می دهیم که اینها را از 2000 سال پیش تا الان ادامه می دهیم. اینها برای من تا الان چه فایده ای داشته است؟ اینها همه می تواند تفکرات تو باشد. حال اگر عیسی در همینجا حضور داشته باشد چه؟ حال اگر چه او با جان و خون خودش به سوی تو بیاید. و او از آسمان ها خوشحالی خودش را به همه ابراز می کند زیرا او شخصا به نزد ما آمده است و ما روزی چهره او را در ملکوت او می بینیم. و در انجا معنی همه این رویدادها را می فهمیم. یکی از افراد به من می گوید که این داستانها بسیار زیبا می باشند. من دوست دارم به آن ایمان داشته باشم ولی من دیگر نمی توانم. حالت آن پدر با پسرش هم به همین گونه بود. عیسی این بی ایمانی او را به او می گوید و عیسی پی می برد که نه فقط آن پسر مریض است بلکه خود پدر هم مریض می باشد. و او است که باید در ابتدا شفا ببیند. او نمی تواند باور کند که پسر خداوند در جلوی او قرار دارد و او خیلی دوست دارد که به او کمک کند. و عیسی با این عمل به کمک آنها می شتابد و خودش را مابین آن پدر و پسر قرار می دهد. و آن پدر همیشه پسرش را از اب و آتش نجات داده است و اکنون این عیسی است که خودش را میان این همه گرفتاری ها قرار می دهد. و او در دور دست ها قرار نمی گیرد بلکه او قصد دارد تا واقعا به آن دو کمک کند. و در این میان آن مرد اینگونه عنوان می کند که عیسی حتما به بی ایمانی من کمک می کند و باعث با ایمان دار شدن من می شود. و می بینیم که بی ایمانی و با ایمان بودن بسیار نزدیک به هم قرار دارند و این هم باید بدین گونه اتفاق بی افتد. و اگر ما بدانیم که عیسی برای کمک گرفتن و کمک رساندن در نزد ما قرار دارد پس ما باید ایمان خودمان را به کجا متصل نماییم. و از این سردرگمی باید ما هم امروز داد بزنیم که ای خدا به این بی ایمانی ما کمک کن. و یا مانند ایه های امروز باید بگوئیم که ای خدا من را از خود من نجات بده. تو باید من را در دست های خودت بگیری و ایمان خودت را به من بدهی. ما این خواهش را باید همیشه با صدای بلند و بخاطر ترک بودن ما از خداوند انجام بدهیم. ای خدا به بی ایمانی من زمانی که من به خانواده و کلیسای خودم فکر می کنم کمک کن. و عیسی این ایمان را در ما با یک کلمه برقرار می کند. او ابتدا با یک کلمه پلیدی را بیرون می کند و با یک کلمه دیگر آن پسر را دوباره زنده می کند. و کاری که آن شاگردان نمی توانستند انجام بدهند را عیسی انجام می دهد. من امروز فقط یک دعا دارم: ای خدا به بی ایمانی ما کمک کن و بزار تا ما تو را ببینیم. و کمک کن تا ما کلمه درست تو را ببینیم تا به دیگران بگوئیم. و فقط کمک نکن تا ما تو را ببینیم بلکه به ما این ایمان را بده که تو فقط به همین سادگی کمک نمی کنی بلکه تو واقعا دوست دارد که به همه یاری برسانی.